

## مار در آستین

=====

ما به کجا قدم زنیم ، نیست چرا حواسِ ما  
دوغِ طلبِ ز آسمان ، کم ز هنر شناسِ ما

قبضِ نفسِ بدستِ کیست ، این که بداند هرکسی  
پس به چه بی بسی بُود ، اینهمه التماسِ ما

ما که ز خود گرفته ایم ، فاصله ها شود فزون  
ناله ز خویش سر شود ، گردن ما و داسِ ما

گردش سنگِ آسیاب ، بر سر ما بگردش است  
گندم غیر روز و شب ، آرد شود به آسِ ما

کیست به چشم و روی ما ، عاشقِ دلِ تپیده  
کاین همه بانگ میزند ، شام و صبا خُراسِ ما

ما که ز خود شکسته ایم ، دستِ تعقل هم شکست  
دستِ دیگر سلامتاً ، تا بنهد اساسِ ما

مار که بود در آستین ، بلکه ز یمن لطف او  
صد حشرات به پا شدند ، زیر سر و لباسِ ما

نیل به هر سومیشود ، "فضلی" ندانست این سخن  
کاین همه هرزگی چرا ، گرم کند تماسِ ما